

نقش سیاسی - مذهبی مسیحیان نسطوری در زمان خسرو پرویز؛ مطالعه موردی: نقش پاتریارخ سبریشوع

جمشید قهرمانی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۱۱/۴ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۱۲/۲۸)

چکیده

با توجه به اهمیت مسیحیان در روزگار ساسانیان، بررسی وضعیت آن‌ها در آن دوران، به درک بهتر تاریخ مسیحیت و حکومت ساسانی کمک می‌کند. روزگار خسرو پرویز را باید به‌عنوان یکی از مقاطع مهم تاریخ ساسانی و مسیحیان ایران در نظر داشت. یکی از شخصیت‌های مهم مسیحی در زمان خسرو پرویز، سبریشوع بود که به مقام پاتریارخی کلیسای نسطوری رسید و نقش سیاسی - مذهبی مهمی را ایفا کرد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سبریشوع با فرمان مستقیم خسرو پرویز و بدون رضایت رهبران کلیسای نسطوری در سال ۵۹۶ م. به مقام پاتریارخی رسید و خسرو پرویز در جلب نظر مساعد مسیحیان نسطوری نسبت به خود، تسلط بیشتر بر آن‌ها و مراودات سیاسی خود با امپراتور ماوریکیوس از وی استفاده کرد. همچنین، سبریشوع با حمایت خسرو پرویز سعی کرد اختلافات داخلی کلیسا را حل کند و در هنگام آغاز جنگ‌های خسرو پرویز و بیزانس، به‌عنوان نماینده مسیحیان نسطوری، خسرو پرویز و سپاهیان ساسانی را همراهی کرد.

کلید واژه‌ها: خسرو پرویز، ساسانیان، سبریشوع، مذهب نسطوری.

۱. درآمد

از آغاز تشکیل حکومت ساسانی، مسیحیان زیادی در ایران می‌زیستند که در نهایت، در سال ۴۸۶ م. آموزه‌های نسطوری را به‌عنوان آموزهٔ کلیسای ایران تصویب کردند. آن‌ها از آموزه‌های تئودور مپسوئستیا^۱ پیروی کردند که به یکی از مسائل مهم مسیحیت آن روزگار، یعنی ذات حضرت مسیح پرداخت و بیان کرد که وی دارای دو طبیعت مجزای انسانی و الهی است [۱۴، صص ۹۹-۱۱۲؛ ۱۸، p. 942؛ 64، p. 204؛ 30، p. 182]. در سدهٔ ششم میلادی، به علت فعالیت‌های یعقوب بارادائوس^۲ اسقف رها [= اِدسا] و شرایط سیاسی به‌وجودآمده، میافیزیت‌ها (= مونوفیزیت‌ها) نیز وارد شاهنشاهی ساسانی شدند و به رقابت با مسیحیان نسطوری پرداختند [نک: ۱۴، صص ۹۲-۹۳؛ 45]. میافیزیت‌ها برخلاف نسطوریان، معتقد بودند که حضرت عیسی تنها دارای یک طبیعت، شامل جنبه‌های جسمانی و الهی در اتحاد با یکدیگر است.^۳

روزگار خسروپرویز نیز یکی از مقاطع مهم در تاریخ حکومت ساسانی است؛ زیرا در این دوران حدوداً سی‌وهشت‌ساله رویدادهای تأثیرگذاری در روابط داخلی و خارجی شاهنشاهی ساسانی رخ داد. یکی از مسائل مهم در بررسی روزگار خسروپرویز، سیاست وی در رابطه با مسیحیان است. خسروپرویز در ابتدای حکومت خویش، شورش بهرام چوبین را به میراث برد و ناچار به امپراتوری بیزانس پناهنده شد تا با کمک آن‌ها تاج و تخت خود را به دست آورد.^۴ هنگامی که خسروپرویز در حال حرکت به سمت قلمرو بیزانس بود، در راه خود، از مناطق مسیحی‌نشین بسیاری گذر کرد و بیش از یک سال در میان مسیحیان زیست تا آنکه با کمک ماوریکیوس^۵، امپراتور بیزانس، موفق به شکست بهرام چوبین شد. افزون بر این، خسروپرویز دو همسر مسیحی به نام‌های مریم و شیرین برگزید.^۶ به‌طور کلی، اطلاعات زیادی از وضعیت مسیحیان ایران در روزگار

1. Theodore Mopsuestia.

۲. Jacob Baradaeus. دربارهٔ وی نک: [43، p. 17؛ 100، p. 20؛ 249، p. 41؛ 198، p. 61].

۳. برای اطلاعات مفصل در مورد این فرقه نک: [33؛ 27؛ 283-343، pp. 43].

۴. برای دیدن جزئیات این شورش در برخی از منابع کهن نک: [۹، دفتر هفتم، صص ۴۶۷-۶۲۵؛ ۹، دفتر هشتم، صص ۱-۳؛ ۸، صص ۱۷۲-۱۷۶؛ ۲، صص ۷۴۴-۷۵۱؛ ۴، صص ۷۹-۸۴؛ ۳، صص ۶۴۲-۶۶۲؛ ۱۳، صص ۱۶۶-۱۶۸؛ ۱۱، صص ۲۹۹-۳۰۰؛ ۱۲، صص ۲۱۲-۲۱۴؛ 28، IV، p. 443؛ 31، p. 213؛ برای مطالعهٔ سرگذشت بهرام چوبین در پژوهش‌های جدید نک: [۶؛ 21-43، pp. 26؛ 54، pp. 514-522؛ 292-303، pp. 62؛ 77-87، pp. 34؛ 50].

5. Maurice

۶. نک: [۷، صص ۶۰۴-۶۰۵؛ 373-377، pp. 40؛ 166، p. 49].

خسرو پرویز وجود دارد و می‌توان از جنبه‌های گوناگونی این موضوع را بررسی کرد. در هنگام مطالعه منابع نسطوری به گزارش‌های زیادی از یکی از رهبران این فرقه به نام سبریشوع^۱ برمی‌خوریم. سبریشوع یکی از مطرح‌ترین چهره‌های کلیسای نسطوری در روزگار خسرو پرویز است که به مقام پاتریارخی این کلیسا نیز رسید. منابع نسطوری گزارش‌های زیادی را درباره سبریشوع ارائه داده‌اند که در میان آن‌ها شرح معجزات او، روابط نزدیک و مناسب وی با خسرو پرویز، مبارزه او با میافیزیت‌ها و درگیری او با گریگوری کشکری^۲، یکی از چهره‌های بزرگ دیگر نسطوری در آن زمان، بیشترین بخش را به خود اختصاص داده است. علاوه بر آن، گزارش‌های مهمی از نقش سیاسی سبریشوع در روابط داخلی و خارجی ایران در این منابع وجود دارد. روزگار پاتریارخی سبریشوع را می‌توان اوج نزدیکی دربار ساسانی و کلیسای نسطوری دانست و هیچ پاتریارخی را پیش و پس از وی نمی‌توان یافت که این‌گونه به شاه ساسانی نزدیک شده باشد. بنابراین، بررسی دقیق این گزارش‌ها اطلاعات مفیدی از وضعیت و جایگاه نسطوریان در آن برهه تاریخی به دست می‌دهد. این موضوعات انگیزه‌ای شد تا در این مقاله به‌طور خاص به نقش سیاسی - مذهبی سبریشوع در این دوران بپردازم و از جنبه‌های گوناگون آن را بررسی کنم. منابع عربی و فارسی برگرفته از خودای‌نامگ ساسانی اطلاعات مهم، اما پراکنده‌ای درباره وضعیت مسیحیان در این دوران دارند. با این حال، در این منابع نمی‌توان اطلاعاتی درباره سبریشوع یافت و منابع اصلی ما در این باره آثار مسیحی سربانی و عربی هستند.

تاکنون پژوهش‌های زیادی درباره تاریخ ساسانیان و تاریخ مسیحیان شرق انجام شده است که در برخی آن‌ها می‌توان اطلاعاتی کلی و عمومی درباره مسیحیان در روزگار خسرو پرویز نیز یافت.^۳ با وجود این، در بیشتر این آثار به صورت جزئی و دقیق به بحث درباره سبریشوع پرداخته نشده است. به‌ویژه، سبریشوع در زبان فارسی بسیار ناشناخته مانده است. برای نمونه، مقاله‌ای علمی با عنوان «سیاست دینی خسرو دوم (پرویز - ابرویز)» [صص ۷۶۱-۷۷۸] چاپ شده است؛ اما نمی‌توان اشاره‌ای به سبریشوع در آن یافت. در زبان‌های دیگر نیز پژوهش‌های مرتبط کمی وجود دارد که در متن مقاله از آن‌ها بهره برده‌ام. در این میان، می‌توان از کتابی که فیلیپ وود درباره تاریخ‌نگاری

1. Sabrisho

2. Gregory of Kashkar

۳. برای نمونه، برای دیدن اطلاعاتی کلی درباره مسیحیان شرق نک: [14; 22; 25; 44; 65].

رویدادنامهٔ سيعرت [66] نوشته است و همچنين، کتاب ريچارډ پين دربارهٔ مسيحيان ايران در روزگار ساساني [49] نام برد. به طور خاص، يکي از کسانی که دربارهٔ الهيات مسيحيان نسطوري در روزگار سبريشوع مطالبی نوشته است، پژوهشگر آلمانی، مارتین تامکه^۱ است که از نظرات وی نیز در این مقاله استفاده شده است.

۲. رسیدن سبريشوع به مقام پاتريارخی

سال اول حکومت خسرو پرويز به جنگ با بهرام چوبين گذشت و وی با ايشوع يهب،^۲ پاتريارخ وقت کلیسای نسطوري، به مشکلات جدی برخورد؛ زیرا ايشوع يهب در حرکتی محافظه کارانه در هنگام رفتن خسرو پرويز به بيزانس، حاضر به همراهی او نشده بود. منابع نسطوري گزارش می کنند که خسرو پرويز از این موضوع بسيار ناراحت بود و با وجود اینکه ايشوع يهب را از مقام خود معزول نکرد، با وی به سردی بسيار رفتار کرد [28, IV, 440-442; 15, p. 8]. مارتین تامکه با اشاره به رفتار نامناسب خسرو پرويز با پدر خویش، این نظر را مطرح می کند که احتمالاً دليل اختلاف خسرو پرويز با ايشوع يهب را در این موضوع باید يافت که وی پاتريارخ موردا اعتماد هر مزد چهارم بوده است [59, p. 29]. با این حال، به نظر می رسد که علت اصلی ناراحتی خسرو پرويز از ايشوع يهب، همان موضوع عدم همراهی ايشوع يهب با وی در هنگام عزيمت به بيزانس بوده باشد؛ زیرا خسرو پرويز قصد داشت که امپراتور مسيحي بيزانس را به کمک به خود متمایل کند و همراه داشتن نمايندهٔ مسيحيان ايران می توانست تأثير مهمی بر این موضوع داشته باشد. از طرف ديگر، برای ايشوع يهب منطقی نبود که به دنبال خسرو پرويز برود؛ زیرا اولاً مشخص نبود که امپراتوری بيزانس به خسرو پرويز کمک کند و ثانياً ممکن بود خسرو پرويز به هر علتی موفق به شکست دادن بهرام چوبين نشود؛ در آن شرايط، ايشوع يهب مقام پاتريارخی و زندگی در سرزمين خود را از دست می داد و ممکن بود این عمل بر رفتار بهرام چوبين با نسطوريان نیز تأثير منفي بگذارد. پس این اختلاف در اثر چنين شرايطی به وجود آمده بود و لزوماً نيازی به یک تاريخچهٔ کهن تر نداشت. با وجود این، پس از مرگ ايشوع يهب در سال ۵۹۶ م، پاتريارخی جديد به نام سبريشوع، با حمايت بی سابقهٔ خسرو پرويز به رهبری کلیسای نسطوري رسيد و نقش مهمی را هم در سياست های داخلی کلیسا و هم در روابط داخلی و خارجی حکومت ساسانی ایفا کرد.

1. Martin Tamcke

2. Isho' yahb

گزارشی سریانی به نام تاریخ سبریشوع^۱ وجود دارد و رویدادنامه^۲ سيعرت^۳ نیز با استفاده از این اثر و منابع دیگر گزارش مفصلی را از زندگی سبریشوع ارائه داده است [66, p. 189]. برخی از منابع نسطوری دیگر هم درباره وی گزارش‌هایی دارند. با توجه به اینکه رویدادنامه^۲ سيعرت سن وی را در هنگام مرگ هشتاد سال گزارش کرده و مرگ او در سال ۶۰۴ م. بوده است [28, IV, p. 503]. تامکه زمان تولد وی را میان سال‌های ۵۲۴/۵۲۳ محاسبه کرده است [نک: 58, p. 79]. با وجود این، همان گونه که در ادامه، خواهیم دید، سبریشوع در روستایی کوچک متولد شده و از خاندان بزرگی نبوده است. شهرت شخصی وی نیز پس از پیشرفت در سلسله‌مراتب کلیسا به دست آمده بود. در نتیجه، چطور می‌توان با این اطمینان از ثبت تاریخ تولد او بر مبنای گزارش غیرمستقیم منابع نسطوری سخن گفت؟ رویدادنامه^۲ سيعرت به سن بالای وی در هنگام رسیدن به مقام پاتریارخی در سال ۵۹۶ م. اشاره می‌کند [28, IV, p. 484]؛ اما استفاده از عدد رُند هشتاد در گزارش زمان مرگ وی در سال ۶۰۴ م. می‌تواند نشانه‌ای احتمالی از تخمین‌زدن این سن برای وی بوده باشد و نمی‌توان از آن برای رسیدن به سال دقیق تولد او استفاده کرد. بر طبق رویدادنامه^۲ سيعرت، پدر سبریشوع در روستایی کوچک به نام فیروزآباد در منطقه بیت‌گرما^۳ چوپان بود^۴ و در روایای الهی، مردی باشکوه بر او ظاهر شد و از او خواست تا نام فرزند خویش را سبریشوع بگذارد. سپس، آن مرد خبر از پیشرفت سبریشوع در کلیسا و امور الهی و پاتریارخ‌شدن وی داد [28, IV, p. 474]. این گزارش نشان از آن دارد که سبریشوع از طبقه بزرگان مسیحی نبود و در خانواده‌ای از طبقات پایین اجتماع متولد شده بود. حال، فردی از طبقات پایین جامعه مسیحی در ایران به بالاترین مقام کلیسای نسطوری می‌رسد و با شاه ساسانی ارتباط نزدیک می‌یابد. طبیعی است که در آینده شایعات زیادی درباره وی پراکنده شود، از جمله شایعه موجود در همین گزارش که پدر سبریشوع پیش از تولد او روایای از پاتریارخ شدنش می‌بیند. به‌طور کلی، یکی از علایق اصلی منابع مسیحی شرح تاریخ دینی خود همراه با نمونه‌های

1. The History of Sabrisho'

۲. بیشترین اطلاعات از مسیحیان کلیسای شرق در رویدادنامه^۲ سيعرت به زبان عربی وجود دارد. نویسنده نسطوری این رویدادنامه احتمالاً در سده دهم میلادی آن را نوشته [نک: 39, p. 444, 32, p. 21; 38, p. 314, 325]. و از منابع مختلف سریانی استفاده کرده بود.

3. Beth Garmai.

۴. محل تولد وی در روایت تاریخ کلیسایی ابن‌عبری نیز همین مکان گزارش شده است [19, p. 108].

بسیار از معجزات رهبران آن است؛ زیرا از دیدگاه این منابع انجام معجزات یکی از نشانه‌های برحق بودن و مقام والای رهبران کلیسا بود. از همین رو است که هنگامی که رویدادنامه خوزستان و رویدادنامه سيعرت درگیری دو تن از این بزرگان کلیسا یعنی سبریشوع و گریگوری کشکری را گزارش می‌کنند، اشاره دارند که سبریشوع پس از ظلمی که در حق گریگوری روا داشت، دیگر نتوانست مانند سابق به ادای معجزات بپردازد [15, p. 22; 28, IV, p. 515]. رویدادنامه سيعرت در ادامه شرح زندگی سبریشوع، گزارش می‌کند که پس از آنکه سبریشوع به سن بزرگسالی رسید، تصمیم گرفت به یک زندگی رهبانی بپردازد و پس از چند سال عبادت و گوشه‌نشینی معجزات زیادی از وی پدید آمد که باعث شهرت بسیار او شد. رویدادنامه سيعرت صفحاتی از گزارش خود را به شرح این خرق عادات مختلف اختصاص داده که شامل انجام اعمال خارق‌العاده و مبارزه با شیاطین است [نک: 28, IV, pp. 476-478].^۱

برخی از منابع سریانی، نقش مهم خرق عادات سبریشوع را، پیش از پاتریارخ شدن وی، در مورد موضوع مسیحی کردن نعمان ابن منذر، حاکم لخمی حیره که تابع دولت ساسانی بود، شرح می‌دهند. بر طبق این گزارش‌ها، در چهارمین سال حکومت نعمان، شیطانی باعث آزار نعمان شد و هیچ‌کدام از هم‌دینان وی نتوانستند آن شیطان را از وی خارج کنند. در نتیجه، وی به مسیحیان متوسل شد و سبریشوع، اسقف لاشم، یکی از سه اسقفی بود که موفق شدند آن شیطان را از نعمان خارج سازند [52, 28, IV, p. 469].
 48 p. 56 [16]. نعمان نیز پس از مدتی رویایی مبنی بر مسیحی شدن خود دید و در این باره نامه‌ای به خسرو پرویز نوشت. خسرو پرویز به او اجازه داد که مسیحی شود و شمعون، اسقف حیره، وی را غسل تعمید داد [52, 28, IV, pp. 479-480].
 بنابراین، سبریشوع پیش از رسیدن به مقام پاتریارخی، در مسیحی کردن نعمان نقش داشته است. همچنین، اینکه خسرو پرویز به نعمان این اجازه را داده باشد که مسیحی شود، موضوعی قابل بحث است. خسرو پرویز در آن زمان، در صلحی پایدار با امپراتور ماوریکوس به سر می‌برد که حتی حمله گروهی از قبایل عرب تحت سلطه امپراتوری روم به مرزهای ایران نیز نتوانسته بود خللی در آن وارد کند [نک: 36, pp. 176-177].
 از سوی دیگر، خسرو پرویز هنوز موفق به سرکوب شورش بسطام،^۲ دایی خود نشده بود و

۱. برای دیدن جزئیات فعالیت‌های کلیسای سبریشوع پیش از رسیدن به مقام پاتریارخی نک: [58, pp. 17-28].

۲. بندوی و بسطام دو دایی خسرو پرویز از خاندان اسپهبد بودند که یکی از خاندان‌های بزرگ در

حسن پسر نعمان از جمله افرادی بود که در جنگ بر ضد بسطام حضور داشت که نشانگر کمک نعمان به خسرو پرویز در این جنگ است [نک: 329-330, pp. 38]. در گزارشی از سبئوس ارمنی آمده است که سپاهیان بیزانسی و ارمنی نیز در جنگ با بسطام به خسرو پرویز کمک می‌کردند [53, p. 41-42]. در نتیجه، حتی اگر موضوع مسیحی شدن نعمان به مذاق خسرو پرویز خوش نیامده باشد، در آن زمان اهمیت کمتری نسبت به حفظ صلح با بیزانس و شکست دادن شورش بسطام داشت. برخی از منابع نسطوری گزارش‌هایی از کمک معنوی سبریشوع به خسرو پرویز در جنگ‌های وی با بهرام چوبین و بسطام، دایی خسرو پرویز دارند که نشان می‌دهد وی پیش از رسیدن به مقام پاتریارخ با خسرو پرویز و همسر مسیحی وی، شیرین، در ارتباط بوده است. رویدادنامه خوزستان در گزارش خود از جنگ نهایی خسرو پرویز با بهرام چوبین چنین روایت می‌کند:

«سپس خسرو غرق شادی شد؛ زیرا می‌گویند آنجا [در میدان جنگ با بهرام چوبین] تصویر مرد پیری بر او نمایان شده بود که افسار اسبش را نگه داشت و به جنگ رفت. وقتی که وی از جنگ برگشت و به همسرش شیرین [این ماجرا را] گفت؛ شیرین به او گفت: این شخص، سبریشوع، اسقف لاشم است» [15, p. 10].

رویدادنامه سيعرت، عمرابن‌متی و صلیبا بن یوحنا^۱ از چنین کمکی در جنگ خسرو پرویز با بسطام نوشته‌اند. بر طبق گزارش رویدادنامه سيعرت، خسرو پرویز در هنگام جنگ با بسطام از تعداد زیاد سپاهیان بسطام اندیشه کرد و خواست که جنگ را به تأخیر بیندازد. وی در این اندیشه از اسب خود پایین آمد و در این حال، تصویر مردی پیر با کلاهی بر سر و عصایی در دست، بر وی نمایان شد و با گرفتن دهنه اسب خسرو پرویز او

→ دوران ساسانی بود. خسرو پرویز پس از سرکوب شورش بهرام چوبین، به بهانه انتقام از قتل پدر، قصد کشتن دو دایی خود را کرد و پس از کشتن بندوی با شورش بسطام مواجه شد [نک: 55, pp. 180-182؛ 191-192, pp. 42. این خاندان در طبرستان اقامت داشتند. نک: ۱۰، ص ۱۲۵؛ 24].

۱. کتاب *المجدل* یا کتاب برج یکی از آثار مهم نسطوری است که به زبان عربی نوشته شده است. با توجه به آنکه نام دو مؤلف در آن به چشم می‌خورد. برخی متن اصلی این کتاب را متعلق به ماری ابن سلیمان و برخی آن را متعلق به عمرابن‌متی دانسته‌اند. در سال ۱۹۹۳، هلمبرگ در مقاله‌ای مفصل نشان داد که در اصل شخصی به نام عمرابن‌متی در سده یازدهم میلادی این اثر را نوشته است و ماری ابن سلیمان یک قرن پس از آن، این اثر را تا زمان حیات خویش ادامه داده است [نک: 255-273, pp. 37؛ ۱، ص ۹]. منبعی دیگر نیز از صلیبا بن یوحنا از سده چهاردهم میلادی به زبان عربی وجود دارد که گزارش‌هایی مشابه با گزارش‌های عمرابن‌متی دارد. برخی از گزارش‌های این منبع نیز مهم هستند [نک: ۱، ص ۱۱؛ 900-905, pp. 56].

را تشویق به جنگ کرد و به او وعده پیروزی داد. شب‌هنگام خسرو در خواب دوباره آن مرد پیر را دید و آن پیر مرد گفت که در نبرد آن روز از طرف مسیح به کمک خسرو پرویز آمده و نامش سبریشوع اسقف لاشم است. صلیبا بن یوحنا و عمران ممتی نیز گزارشی مشابه رویدادنامهٔ سيعرت آورده‌اند [16, p. 57; 52, p. 50; 28, IV, pp. 481-482].

در اینجا می‌توان هم نقش شاه و هم نقش کلیسای نسطوری را در گسترش چنین گزارشی در نظر داشت. به شهادت برخی از منابع مسیحی و سکه‌های یافته‌شده از بسطام، شورش وی احتمالاً در سال ۵۹۶ م. سرکوب شد [نک: 55, pp. 180-182]. نکتهٔ جالب آن است که این منابع، بلافاصله پس از این گزارش، به مرگ ایشوع یهب، پاتریارخ کلیسای شرق و تصمیم خسرو در انتخاب سبریشوع اشاره دارند. بر طبق روایت این منابع، خسرو پرویز پس از مرگ ایشوع یهب ناگهان به یاد تصویر سبریشوع در میدان نبرد و رویای خود از وی افتاد و تصمیم گرفت او را پاتریارخ کلیسای نسطوری کند [28, IV, pp. 482-483; 52, p. 50; 16, p. 58]. این گزارش‌ها از نقش سبریشوع در مسیحی شدن نعمان و کمک معنوی به خسرو پرویز در جنگ وی با بیزانس، نشانگر آن است که سبریشوع از چند سال پیش از سال ۵۹۶ م. با خسرو پرویز در ارتباط بوده است. از میان گزارش‌های پراکندهٔ موجود نمی‌توان به جزئیات این ارتباطات پی برد؛ اما می‌توان دریافت که اولاً ارتباط مستحکمی میان آن‌ها برقرار بوده و ثانیاً خسرو پرویز با استفاده از سبریشوع سعی در محبوب کردن خود در میان نسطوریان داشته است. گسترش داستان ظاهر شدن سبریشوع بر خسرو پرویز از طرف حضرت عیسی، آن هم در هنگامی که خسرو چندین سال درگیر شورش بسطام شده بود و تاج و تخت خود را در خطر می‌دید، می‌توانست به تأیید الهی حکومت وی در نزد مسیحیان ایران دامن بزند؛ خسرو این حربه را در هنگام غلبه بر شورش بهرام چوبین نیز به کار برده بود. از سوی دیگر، سبریشوع نیز از گسترش چنین داستان‌هایی بی‌نفع نبود؛ زیرا وی علاوه بر کسب محبوبیت و حمایت بیشتر از طرف خسرو پرویز، مشروعیت کافی برای رسیدن به مقام پاتریارخی کلیسای نسطوری را نیز به دست می‌آورد. گزارش منابع سریانی از پاتریارخ شدن سبریشوع در سال ۵۹۶ م. بیانگر حمایت قوی دربار برای این انتخاب هستند. رویدادنامهٔ سيعرت گزارشی مفصل در این باره دارد که بر طبق آن، خسرو پرویز از رهبران نسطوری خواست تا نام پنج تن از نمایندگان این مقام را به وی بدهند تا او شخص مورد نظر را انتخاب کند. با وجود این، نام سبریشوع در فهرست آن‌ها نبود و خسرو پرویز روحانیون نسطوری را مجبور کرد تا سبریشوع را به‌عنوان پاتریارخ انتخاب

کنند [28, IV, pp. 483-485]. عمرابن مّتی، صلیبا بن یوحنا و رویدادنامه خوزستان نیز اراده خسرو پرویز مبنی بر انتخاب سبریشوع به عنوان پاتریارخ کلیسای نسطوری را گزارش کرده‌اند [15, p. 16؛ 16, p. 58؛ 52, p. 50].

این گزارش نشان می‌دهد که سران کلیسای نسطوری برای انتخاب پاتریارخ خود تنها به صورت ظاهری آزادی داشتند و اراده خسرو پرویز در این انتخاب بسیار مهم بود. البته در دوران پاتریارخی سبریشوع نیز روابط میان دربار و کلیسای نسطوری بسیار حسنه شد و سبریشوع، پاتریارخ کلیسای نسطوری، در برخی از سیاست‌های خسرو پرویز نقش مهمی یافت. در ادامه، رویدادنامه سیعرت جزئیاتی از رفتن سبریشوع به کاخ شیرین و دیدار او با خسرو و شیرین ارائه می‌دهد. در این دیدار نیز مکالماتی میان خسرو و سبریشوع ردوبدل می‌شود که قابل توجه است. در این بخش از گزارش، هنگام ورود خسرو، سبریشوع قصد دارد به احترام وی از جا بلند شود؛ اما خسرو اجازه نمی‌دهد و سر وی را می‌بوسد و در کنار او می‌نشیند. خسرو به وی می‌گوید که «پاتریارخ‌های پیش از تو بندگان نیاکان من بودند؛ اما من همچون فرزند تو هستم و شیرین نیز همانند دختر تو است». همچنین، خسرو او را آزاد می‌گذارد که هر زمان که ضرورتی پیش آمد، نزد خسرو برود [28, IV, pp. 488-491]. عمرابن مّتی نیز خلاصه این گزارش را آورده است [16, p. 58-59].

البته این گزارش رویدادنامه سیعرت طبیعتاً به منظور بالابردن مقام سبریشوع همراه با مبالغات بسیاری است؛ اما چنین گزارشی درباره ارتباط سایر پاتریارخ‌های کلیسای شرق با شاهان ساسانی وجود ندارد. بنابراین، این گزارش‌ها با وجود داشتن مبالغات، نشانگر روابط نزدیک میان سبریشوع و خسرو پرویز هستند.

۳. شورای سال ۵۹۶ م. و اختلاف سبریشوع با میافیزیت‌ها

سبریشوع پس از رسیدن به مقام پاتریارخی در سال ۵۹۶ م.، شورایی کلیسایی برگزار کرد که مفاد آن در کتاب شوراهای کلیسای شرق وجود دارد. در ابتدای این شورا صفاتی خاص نسبت به خسرو پرویز بیان شده است:

«در ششمین سال حکومت کسی که پروردگار از وی حمایت می‌کند و حمایت خواهد کرد؛ پیروز، قدرتمند، بخشنده و برقرارکننده صلح در جهان، خسرو شاه شاهان» [29, p. 282؛ 57, p. 456].

مفاد این شورا عموماً دربارهٔ بیعت دوباره با آموزهٔ اصلی کلیسای نسطوری، یعنی آرای تئودور مایسوستیا و مخالفت با تمام مذاهب دیگر مسیحی و پرستندگان خدایان مختلف و یهودیان است. این موضوع نشان‌دهندهٔ رشد زیاد میافیزیت‌ها در آن زمان است، چنانکه کلیسای نسطوری را به واکنش جدی مجبور کرده بود. سبریشوع از حمایت دربار از خود استفاده و تلاشی جدی کرد تا با میافیزیت‌ها مقابله کند. وی از همان آغاز پاتریارخی خود در شورای کلیسایی ۵۹۶ م، بخش مهمی از بحث شورا را متوجه تکفیر و تهدید میافیزیت‌ها کرد:

«آنها تفاسیر و آموزه‌های صحیح تئودور مقدس، عالم بلندمرتبه، را رد می‌کنند. بنابراین، مناسب است که پدر ما، پاتریارخ و همچنین، همگی ما، تمامی این حماقت‌ها را رد و از کلیسا ناپدید و برکنار کنیم. همچنین، تمام کسانی را که بدون اصلاح خود به آن خطا ادامه می‌دهند، بیابیم؛ آن‌ها را تکفیر کنیم و از ایشان اعلام براءت نماییم» [29, 283; 57, pp. 456-457].

با وجود این، میافیزیت‌ها نیز از جبرئیل سنجاری، پزشک خسروپرویز، به‌عنوان شخصیتی قدرتمند در درون دربار بهره می‌بردند؛ از همین رو، منابع نسطوری به علت فعالیت‌های جبرئیل سنجاری بر ضد نسطوریان به‌شدت به وی حمله می‌کنند. برآیند منابع نسطوری نشان می‌دهد که جبرئیل که در ابتدا میافیزیت بود، به علت قدرت و نفوذ بیشتری که نسطوریان داشتند، به مذهب نسطوری شد؛ اما چند سال بعد که خود به شخصیتی قدرتمند تبدیل شده بود، به بهانهٔ مخالفت سبریشوع با ازدواج دوم وی، دوباره میافیزیت شد. سبریشوع نیز وی را تکفیر کرد و اختلاف و فعالیت‌های آن‌ها بر ضد یکدیگر تا پایان حیات سبریشوع ادامه یافت و حتی میانجیگری خسروپرویز نیز اثر نبخشید [15, pp. 24-25; 28, IV, p. 483; 52, pp. 30-33]. پرداختن به رویدادهای کلیسای نسطوری پس از مرگ سبریشوع از حوزهٔ مطالعاتی این مقاله خارج است؛ اما برای فهم بهتر مطلب در اینجا اشاره‌ای کوتاه می‌کنم به اینکه پس از مرگ سبریشوع، کلیسای نسطوری با مشکلات زیادی مواجه شد و میافیزیت‌ها با حمایت‌های جبرئیل سنجاری رشد بی‌سابقه‌ای در شاهنشاهی ساسانی به دست آوردند که البته عامل اصلی آن جنگ‌های خسروپرویز با بیزانس بود؛ اما نمی‌توان مرگ سبریشوع، به‌عنوان یک وزنهٔ سنگین در مبارزه با میافیزیت‌ها را در این موضوع بی‌تأثیر دانست.

۴. نقش سبریشوع در سیاست خارجی خسرو پرویز

خسرو پرویز برای سیاست خارجی خود در ارتباط با امپراتور ماوریکیوس نیز از سبریشوع استفاده کرد. منابع کهن اشاره به ردوبدل شدن سفرا و نامه‌هایی میان خسرو پرویز و امپراتور ماوریکیوس دارند که سبریشوع نقش اصلی را در آن‌ها دارد [16, p. 59, 28, IV, pp. 491-492].

در اینکه مسیحیت در امپراتوری بیزانس نقش سیاسی مهمی داشت، شکی وجود ندارد؛ اما باید توجه کرد که پس از برگزاری شورای خالکدون در سده پنجم میلادی^۱، همواره امپراتوران بیزانس به دنبال گسترش دادن عقاید آن شورا بودند و در مقاطعی برخوردهای جدی با سایر مذاهب مسیحیت انجام دادند. امپراتور ماوریکیوس نیز یکی از امپراتوران فعال در زمینه گسترش عقاید شورای خالکدون بود [63, pp. 66, p. 178]. بنا بر این، چگونه می‌توان پذیرفت که وی از طریق نامه‌نگاری چنین علاقه‌مند به سبریشوع، پاتریارخ نسطوری کلیسای ایران شده باشد، در حالی که عقاید نسطوری مورد قبول امپراتور نبود! این موضوع نشان می‌دهد که امپراتور ماوریکیوس نیز با دیدی سیاسی سعی در نزدیک کردن خود به پاتریارخ کلیسای نسطوری و استفاده از او به عنوان واسطه‌ای در روابط خود با خسرو پرویز بود. واسطه‌ای که هرچند فرقه مذهبی متفاوتی با امپراتور داشت؛ اما همانند او مسیحی شمرده می‌شد. در ادامه گزارش رویدادنامه سيعرت، سبریشوع نقش سیاسی پررنگ‌تری از خود نشان می‌دهد و از ماوریکیوس تقاضا می‌کند که همه اسیران ایرانی قلمرو روم را آزاد کند تا وی نیز در عوض از خسرو بخواهد که اسیران یونانی را آزاد کند. همچنین، وی از امپراتور تقاضای یکی از لباس‌های وی را کرد. امپراتور با خواسته‌های او موافقت کرد و علاوه بر آن، صلیبی طلایی را نزد سبریشوع فرستاد و تکه‌ای از صلیب مسیح را بر آن قرار داد. باین حال، خسرو پرویز آن تکه از صلیب مسیح را به عشق همسر خود شیرین برداشت و سبریشوع تقاضای تکه‌ای دیگر کرد [28, IV, p. 493]. در این گزارش می‌توان هماهنگی روابط چند جانبه میان سبریشوع، ماوریکیوس، خسرو و شیرین را دریافت. سبریشوع علاوه بر خسرو پرویز، خود را به امپراتور ماوریکیوس نیز نزدیک کرده و نقشی مهم در روابط حسنه دو دولت ایفا می‌کند.

۱. شورای خالکدون (۴۵۱م) که در زمان امپراتور مارسیانوس برای کنارگذاشتن شورای دوم افسوس (۴۴۹م) تشکیل شد بود؛ به این نتیجه رسید که حضرت عیسی دارای دو ذات کامل انسانی و خدایی در کنار هم است [46, pp. 170-178].

امپراتور ماوریکیوس در ادامه این مراودات سیاسی، اسقفی به نام ماروثا^۱ را به ایران فرستاد تا با خسرو و سبریشوع دیدار کند. رویدادنامه سیعرت در ضمن گزارش این واقعه، داستان‌هایی از معجزات سبریشوع ارائه می‌دهد که موجب شگفتی ماروثا شد. رویکرد رویدادنامه سیعرت نسبت به ماروثا و شرح این اتفاقات نشان می‌دهد که مدرسه دینی پایتخت در آن زمان اهمیت زیادی داشت [نک: 23, p. 158]. ما در ادامه، می‌بینیم که خسرو پرویز نیز از همین سیاست استفاده کرد و مدتی پس از بازگشت ماروثا، با مشورت سبریشوع، اسقفی را نزد امپراتور بیزانس فرستاد که نامه سبریشوع به پاتریارخ قسطنطنیه را نیز همراه خود داشت. در این گزارش نیز متقابلاً امپراتور و پاتریارخ قسطنطنیه از میلان، اسقف اعزامی به گرمی پذیرایی می‌کنند و ماوریکیوس تکه‌ای دیگر از صلیب مسیح را به او می‌دهد تا به سبریشوع برساند [28, IV, p. 498]; [16, p. 60]. این مراودات هم اعتبار کلیسای شرق را نزد رومیان بیشتر می‌کرد و هم باعث افزایش چهره مثبت خسرو پرویز در بیزانس بود [66, pp. 195-196].

۵. اختلاف سبریشوع و گریگوری کشکری

سبریشوع علاوه بر سیاست خارجی، در سیاست داخلی نیز مهره‌ای تأثیرگذار به شمار می‌آمد. یکی از شواهد این استدلال ماجرای اختلاف وی و جبرئیل سنجاری، پزشک مشهور خسرو پرویز بود که به آن پرداختم. نمونه‌ای دیگر اختلافاتی است که میان سبریشوع و گریگوری کشکری، مطران نسطوری نصیبین، به وجود آمد. گریگوری به مخالفت با آرای حنانا در نصیبین پرداخت. حنانا در آن زمان رییس مدرسه مشهور نصیبین بود و دست به تفاسیر جدیدی در ارتباط با دین مسیحیت زد که با آرای تئودور مپسوئستیا تفاوت‌هایی داشت [66, p. 203]، درحالی که کلیسای نسطوری ایران آرای تئودور را آموزه اصلی خود قرار داده بود. بنا بر نظر برخی، حنانا به دنبال ایجاد یک همخوانی و سازش میان نسطوریان و میافیزیت‌ها بود [نک: 47, p. 118] و برخی آموزه‌های وی را نزدیک به رهبانیت می‌دانند [21, p. 37]. در مجموع، آموزه‌های وی نوعی تفاسیر نوآورانه را ارائه می‌داد که لزوماً به آرای تئودور متکی نبودند؛ تامکه بحث مفصلی را در این باره ارائه داده است [58, pp. 31-39]؛ همچنین، نک: [66, p. 204]. در هر صورت، آموزه‌های حنانا مدتی پس از مرگ او در کلیسای نسطوری ممنوع شد [نک: 23, p. 2 48, pp. 356-357].

بر اساس گزارش رویدادنامه سيعرت، گريگوري بر ضد حنانا نامه‌ای به سبريشوع نوشت؛ اما حنانا نیز نامه‌ای در دفاع از خود نگاشته بود. سبريشوع توضیحات حنانا را متقاعدکننده یافت و به نفع وی رای داد. گريگوري و پیروان او نیز به نشانه اعتراض نصیبین را ترک کردند. در نهایت، خسرو پرویز گريگوري را به کشر تبعید کرد [28, IV, pp. 510-512]. توماس مرگه‌ای در کتاب حکام^۱، در ماجرای درگیری این دو، عامل تبعید گريگوري را سبريشوع می‌داند و بیان می‌کند که این عمل نادرست سبريشوع تا به امروز در کلیسا محکوم می‌شود [60, p. 87].

موضوع اختلاف سبريشوع و گريگوري نشان از اهمیت جایگاه سبريشوع و همین‌طور، حمایت دربار از سیاست‌های وی دارد. با این حال، حمایت سبريشوع از حنانا در مقابل گريگوري کشری که مقام بالاتری نسبت به حنانا داشت و از مذهب نسطوری بر اساس آموزه‌های تئودور دفاع می‌کرد، نکته‌ای درخور توجه است. منابع نسطوری به انتقاد از عقاید و آموزه‌های حنانا می‌پردازند و برخی از آن‌ها حتی او را با میافیزیت‌ها و جبرئیل سنجاری در ارتباط می‌دانند [نک: 28, IV, p. 528]، در حالی که وی به هیچ‌وجه، به آموزه‌های میافیزیت‌ها معتقد نشده بود [نک: 58, pp. 31-39; 51, pp. 183-184]. این احتمال وجود دارد که نامه حنانا به سبريشوع، وی را متقاعد کرده باشد که عقاید حنانا برای کلیسای نسطوری خطرآفرین نیستند و چه‌بسا مفید باشند. با وجود این، شاید ریشه اختلاف این دو فرد با مسائلی دیگر نیز مرتبط باشد، چنان‌که به نظر آدام بکر، یکی از دلایل اصلی اختلاف میان این دو نفر نحوه اداره مدرسه نصیبین بود؛ زیرا این مدرسه برای گريگوري اهمیت بالایی داشت [23, p. 201]. به علاوه، رویدادنامه خوزستان با ذکر مثال‌هایی گزارش می‌کند که علاوه بر مخالفت گريگوري با آموزه‌های حنانا، اتهامات دیگری از درون و بیرون شهر نصیبین به گريگوري زده شد [15, p. 20]. بنابراین، شاید میان سبريشوع و گريگوري از گذشته رقابتی وجود داشته است که موجب این حمایت سبريشوع از حنانا شده باشد. رویدادنامه خوزستان در این باره گزارش می‌کند که سبريشوع قصد داشت گريگوري را خلع کند؛ اما اسقفان کلیسای شرق موافقت نکردند [15, p. 22] و در بخشی دیگر گزارشی ارائه می‌دهد که می‌تواند دلالت

۱. کتاب حکام (The Book of the Governors) اثر توماس مرگه‌ای یکی از منابع مهم سریانی است که در سال ۸۴۰ م. نوشته شد [66, p. 150]. از جمله اطلاعات مهم این منبع نسطوری اشاره به درگیری میان سبريشوع و گريگوري کشری، انتخاب گريگوري پراتی به‌عنوان پاتریارخ و گزارش‌هایی از یزدین است.

بر عمق اختلاف میان این دو، فارغ از بحث حنانا داشته باشد: «مطران شهر نصیبین گریگوری بود. به واسطه شیطان، چنان منازعات و مباحثاتی میان این دو مرد مقدس به وقوع پیوست که زبان از گفتن آنها قاصر است» [15, p. 18]. این گزارش از مباحثات و مناظرات فراوان نمی‌تواند تنها بر اختلاف نظر این دو شخص بر سر حنانا اطلاق شود و می‌توان از این جمله این‌گونه برداشت کرد که اختلافات جدی‌تری میان آن‌ها برقرار بوده است. در هر حال، از برآیند این مطالب دو نتیجه کلی مهم حاصل می‌شود: ۱- قدرت اجرایی سبریشوع در مسائل داخلی کلیسای نسطوری بسیار بالا بوده؛ زیرا خسروپرویز از وی حمایت جدی می‌کرده است. ۲- در این برهه، اختلافات درونی میان سران کلیسای نسطوری در اثر تقابل اندیشه‌های مختلف مسیحی و همچنین، رقابت بر سر مقام‌های کلیسایی بسیار مشهود است.

۶. سبریشوع، پیشاپیش سپاهیان خسروپرویز

یکی از گزارش‌های مهم دیگر در منابع سریانی، نقش سبریشوع در سرکوب شورش شهر نصیبین است. بر طبق گزارش رویدادنامه خوزستان، مردم شهر نصیبین شورش کردند و حاکم و سربازان ایرانی شهر را کشتند. در نتیجه، خسروپرویز یکی از فرماندهان خود را به همراه سبریشوع برای سرکوب این شورش فرستاد [15, pp. 21-22, 28, IV, p. 514]. رویدادنامه سيعرت علاوه بر سبریشوع از اسقف‌های بیت‌گرمای، موصل و نصیبین نام می‌برد که پاتریارخ را همراهی می‌کردند. همچنین، این رویدادنامه، بدون ارائه انگیزه شورش، انجام آن را به طرفداران حنانا نسبت می‌دهد [28, IV, p. 513-515]. بر طبق این منابع، فرمانده خسروپرویز از سبریشوع استفاده کرد تا مردم شهر را متقاعد کند که دروازه‌ها را باز کنند و این وعده را داد که به آن‌ها آسیبی نخواهد رسید. آن‌ها با تکیه به حرف سبریشوع دروازه شهر را باز کردند؛ اما فرمانده قول خود را زیر پا گذاشت [15, p. 22, 28, IV, p. 514]. رویدادنامه سيعرت از غارت، کشتار و ویرانی وسیع در شهر روایت می‌کند [28, IV, p. 514]؛ اما در گزارش رویدادنامه خوزستان، این طبقه نجبای نصیبین هستند که به دستور فرمانده ساسانی شکنجه می‌شوند و به قتل می‌رسند [15, p. 22]. هر دو این منابع بر این باورند که سبریشوع اطلاع نداشت که قرار است فرمانده ایرانی پس از باز شدن دروازه شهر برخلاف قول خود عمل کند. به نظر می‌رسد که این منابع در پی تبرئه سبریشوع هستند؛ زیرا در باور آن‌ها پذیرفتنی نیست

که پاتریارخ کلیسای نسطوری چنین خدعه‌ای بر ضد شهری مسیحی به کار برده باشد. با وجود این، پذیرش بی‌اطلاعی سبریشوع کمی دشوار است؛ زیرا از ابتدای امر، هدف از بردن سبریشوع تلاش برای بازگشایی شهر بدون جنگ بود. سبریشوع طبیعتاً از طرف خسرو پرویز به آنجا فرستاده شده بود و دور از ذهن است که وی از اینکه شاه ساسانی قصد مجازات شورشیان را داشت، بی‌اطلاع بوده باشد. خسرو پرویز در اینجا از قدرت سیاسی سبریشوع استفاده کرد و موفق شد بدون هیچ جنگی، از طریق شهرت پاتریارخ خود دروازه‌های شهر را بگشاید [همچنین، نک: 49, p. 174]. البته حتی در صورت اطلاع قبلی پاتریارخ، طبیعی بود که خود وی یا منابع حامی او آن رویداد را حاصل خدعه فرمانده اعزامی خسرو پرویز بدانند، در حالی که آن فرمانده بدون دستور خسرو پرویز نمی‌توانست چنین اقدامی انجام دهد.

بر طبق شواهد به‌جای‌مانده از منابع سریانی، کلیسای نسطوری ایران با وجود گسترش عقاید میافی‌زیت و بعضی از اختلافات داخلی میان رهبران آن، در دوران پاتریارخی سبریشوع شرایط روبه‌رشدی را تجربه کرد. یکی از مهم‌ترین عوامل این رشد هماهنگی رهبر کلیسا با دربار ساسانی بود که شواهد زیادی از آن ارائه شده؛ اما علاوه بر آن، می‌توان به روابط خوبی که میان خسرو پرویز و امپراتور ماوریکیوس برقرار بود نیز اشاره کرد. با آرامش در مرزهای غربی، کلیسای نسطوری ایران اینک به وسیله‌ای برای بهتر شدن روابط میان دو حکومت تبدیل شده بود. رویدادنامه سيعرت این دوران را چنین توصیف می‌کند:

«بیش از دوازده سال سازگاری و صلح بین دو حکومت دوام یافت. خسرو به خاطر سپاسگزاری از کمکی که ماوریکیوس در شکست‌دادن شورش بهرام به وی کرده بود، به کلیسا احترام زیادی می‌گذاشت» [28, IV, pp. 499-500].

با این حال، با قتل ماوریکیوس در ۶۰۲ م، خسرو پرویز تصمیم گرفت با امپراتور جدید جنگ کند. خسرو پرویز تصمیم گرفت در آغاز جنگ با امپراتوری بیزانس، دوباره از نقش ایدئولوژیک کلیسای نسطوری استفاده کند. وی در این راه در هنگام آغاز جنگ و حمله به شهر دارا، سبریشوع را به همراه خود برد؛ هر چند که سبریشوع در همان سال بیمار شد و درگذشت [19, p. 108؛ 52, pp. 50-51؛ 16, p. 60؛ 28, IV, pp. 500-503؛ 15, p. 30]. خسرو پرویز قتل امپراتور ماوریکیوس را بهانه‌ای برای حمله به قلمرو بیزانس قرار داده بود و البته پاتریارخ کلیسای نسطوری نیز که در زمان حیات امپراتور

ماوریکیوس نقش مهمی در روابط میان دو دولت داشت، از این اقدام خسرو پرویز حمایت کرد. به نظر می‌رسد که هدف خسرو پرویز این بود که حمایت کامل کلیسای نسطوری را که اتباع زیادی در ایران داشت، در این جنگ داشته باشد. بزرگان مسیحی ایران در زمان خسرو پرویز به اوج قدرت خود رسیده بودند و نقش نظامی مهمی را ایفا می‌کردند. طبیعی است که حضور سبریشوع به‌عنوان پاتریارخ کلیسا، تأیید قاطع کلیسای نسطوری بر لزوم انجام چنین جنگی در راه خداوند بوده باشد. ریچارد پین پس از اشاره به روابط نزدیک خسرو پرویز و سبریشوع، از همراهی وی در جنگ با خسرو پرویز چنین نتیجه می‌گیرد:

«برای خسرو دوم، حضور یک مرد مقدس زنده در همراهان وی نشانه‌ای بود مبنی بر اینکه قدرت‌های مسیحی می‌توانستند در خدمت شاهنشاهی باشند و هم فاتحان و هم شکست‌خورده‌گان را قانع می‌کرد که امکان ترکیب کردن امپراتوری مسیحی روم در ایران وجود دارد» [49, pp. 173-174].

با وجود این، به نظر نمی‌رسد که این استدلال کاملاً صحیح باشد؛ زیرا درست است که استفاده از پاتریارخ نسطوری در جنگ برای نسطوریان ایران انگیزه‌ای بزرگ بود؛ اما نمی‌توانست برای میافیزیت‌های قلمرو روم که مذهب نسطوری را کفرآمیز تلقی می‌کردند، نشانه‌ای مثبت تلقی شود. در اینجا در نظر داشتن این نکته نیز لازم است که احتمالاً خسرو پرویز از روز نخست آغاز جنگ، پیش‌بینی چنین موفقیت‌های بزرگی را در فتح بخش بزرگی از قلمرو بیزانس در سال‌های آتی نکرده بود تا بتواند به این منظور از سبریشوع استفاده کند. احتمال قوی‌تر این است که وی در ابتدا به فتح آن شهرهای مرزی فکر می‌کرد که در ازای کمک امپراتور ماوریکیوس برای سرکوب شورش بهرام چوبین به وی واگذار کرده بود و استفاده از سبریشوع نیز در جهت جلب حمایت مسیحیان نسطوری ایران کاربرد داشت. از همین رو بود که خسرو پرویز پس از مرگ سبریشوع و مشاهده موفقیت‌های چشمگیر سپاهیان خود در جنگ‌ها سیاست دینی خود را در قبال کلیسای نسطوری و پاتریارخ آن تغییر داد، به گونه‌ای که در نهایت، تصمیم گرفت هیچ پاتریارخی برای کلیسای ایران انتخاب نکند و به رعایای جدید میافیزیت قلمرو خود نیز توجه کند و از این طریق مشروعیت بیشتری برای حکومت بر سرزمین‌های آن‌ها به دست آورد. پس از مرگ سبریشوع، گریگوری پراتی،^۱ به‌عنوان پاتریارخ جدید، به‌هیچ‌وجه مشروعیت لازم را به دست نیاورد و نسطوریان به‌مرور از اقلیت مسیحی غالب در قلمرو خسرو پرویز تبدیل به یکی از اقلیت‌های قلمرو وی شدند [نک: 35, p. 82].

1. Gregory of Prat

۷. نتیجه‌گیری

خسرو پرویز، پسر و جانشین هرمزد چهارم، نتوانست در مقابل بهرام چوبین مقاومت کند و مجبور شد به امپراتوری بیزانس پناهنده شود. وی با وجود آنکه از ایشوع یهوب، پاتریارخ کلیسای شرق که وی را در هنگام عزیمت به بیزانس همراهی نکرده بود، ناخشنود بود؛ اما با در نظر گرفتن ملاحظات سیاسی اقدام خاصی بر ضد وی انجام نداد، هر چند که با او به سردی رفتار کرد. خسرو پرویز در این زمان سعی کرد که نجبای مسیحی را به سمت خود جذب کرده و با استفاده از آن‌ها شورش دایی خود بسطام را سرکوب کند. وی پس از مرگ ایشوع یهوب، پاتریارخ کلیسای نسطوری، سبریشوع، اسقف لاشم را طی یک برنامه قبلی به عنوان پاتریارخ جدید انتخاب کرد. شواهد موجود نشان می‌دهند که خسرو پرویز و همسر وی شیرین از مدتی قبل با سبریشوع در ارتباط بودند و خسرو پرویز با مداخله مستقیم و فرستادن دستوری، سران کلیسای نسطوری را مجبور کرد تا برخلاف میل خود سبریشوع را به عنوان پاتریارخ جدید انتخاب کنند. این دوران را می‌توان اوج دوران شکوفایی نسطوریان دانست؛ زیرا روابط خسرو پرویز و سبریشوع بسیار نزدیک بود و همچنین، اتحاد قوی میان خسرو پرویز و ماوریکیوس باعث استفاده از مسیحیان به عنوان سفیران سیاسی میان دو حکومت شده بود و سبریشوع نقش مهمی را در این باره ایفا می‌کرد. خسرو پرویز از سبریشوع برای سیاست داخلی خود نیز استفاده می‌کرد؛ برای نمونه، می‌توان به ارسال سبریشوع توسط خسرو پرویز به همراه فرمانده سپاه برای سرکوب شورش شهر نصیبین نام برد. با وجود این، میافیزیت‌ها نیز هم‌زمان در دربار خسرو پرویز پیشرفت کردند. میافیزیت‌ها که در میان مسیحیان ایران در اقلیت قرار داشتند، از شرایط موجود در شاهنشاهی ساسانی استفاده کردند و قدرت خویش را افزایش دادند. متون به‌جامانده از شوراها کلیسای نسطوری در آن زمان نشانگر زنگ خطری است که در میان نسطوریان به صدا در آمده بود. همچنین، وجود اختلافات داخلی در کلیسای نسطوری یکی از ویژگی‌های این دوران است که سبریشوع با حمایت کامل خسرو پرویز موفق شد تا حدی بر این مشکلات غلبه کند. تا زمان حیات سبریشوع و صلح میان ایران و بیزانس، نسطوریان همچنان قدرت برتر بودند و سبریشوع نقش مهمی را در مبارزه با میافیزیت‌ها به رهبری جبرئیل سنجاری داشت. خسرو پرویز در آغاز جنگ همچنان از نقش سیاسی کلیسای نسطوری برای همراه‌سازی هر چه بهتر مسیحیان نسطوری ایران با خود استفاده کرد. وی در هنگام حمله به دارا سبریشوع را همراه با خود برد تا به رعایای

مسیحی خویش نشان دهد که خداوند مسیحیان نیز یاری‌دهنده‌ی وی است. با این حال، مرگ سبریشوع و روند جنگ‌های خسرو پرویز موقعیت نسطوریان را به شدت تضعیف کرد.

منابع

- [۱]. امیری باوندپور، سجاد (۲۰۱۷ م.). «مروری بر منابع عربی - مسیحی برای تاریخ دوره ساسانی»، ساسانیکا، شماره ۱۹، صص ۱-۱۴.
- [۲]. بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۸۰). تاریخ بلعمی، به کوشش: محمدتقی بهار، تهران: زوار.
- [۳]. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک (۱۹۰۰ م.)، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، به کوشش: زوتنبرگ، پاریس.
- [۴]. دینوری، احمدبن داوود (۱۳۷۳). اخبار الطوال، به کوشش: عبدالمنعم عامر، قم.
- [۵]. رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۱). «سیاست دینی خسرو دوم (پرویز - ابرویز)»، ایران‌شناسی، تهران، شماره ۵۶، صص ۷۶۱-۷۷۸.
- [۶]. زرین کوب، روزبه (۱۳۸۳). «بهرام چوبین»، تهران، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۱۴۴-۱۴۷.
- [۷]. شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۹). تاریخ ساسانیان، ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- [۸]. طبری، محمدابن جریر (۱۹۶۷ م.). تاریخ الامم و الملوک، جلد دوم، به کوشش: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث.
- [۹]. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه، دفترهای هفتم و هشتم، به کوشش: جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- [۱۰]. کریستن سن، آرتور (۱۳۷۸). ایران در زمان ساسانیان، مترجم: رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر.
- [۱۱]. مسعودی، علی‌ابن‌حسین (۱۳۶۷). مروج الذهب و معادن الجواهر، به کوشش: یوسف اسعد داغر، قم.
- [۱۲]. مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۹). تجارب الامم، به کوشش: ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- [۱۳]. یعقوبی، احمدبن‌ابی یعقوب (۱۳۳۹). تاریخ الیعقوبی، بیروت.
- [۱۴]. هوشنگی، لیلا (۱۳۹۷). تاریخ و عقاید نسطوریان، چاپ سوم، تهران: سینا.
- [15]. A Short Chronicle on the End of the Sasanian Empire and Early Islam (2016). ed. and tr.: Nasir al-Ka'bi, Gorgias Press.
- [16]. Amr ibn Matta (1899). Akhbār Fātdrikat Kursī al-Mashriq min Kitāb al-Majdal, Rome, C. de Luigi.
- [17]. Anderson, G. H. (1999). Biographical Dictionary of Christian Missions, Wm. B. Eerdmans Publishing.
- [18]. Asmussen, J. P. (1983). "Christians in Iran", The Cambridge History of Iran, vol. 3 (2), ed.: E. Yarshater, Cambridge University Press, pp. 924-948.
- [19]. Bar Hebraeus (1877). Gregorii Barhebraei chronicon ecclesiasticum, ed. and tr.: J. B. Abbeloos and T. J. Lamy, vol. III, Paris/Louvain: Maisonneuve/Peeters.
- [20]. Barsoum, I. A. (2003). The Scattered Pearls: A History of Syriac Literature and Sciences, tr. and ed.: Matti Moosa, Gorgias Press.

- [21]. Baum, W., and D. W. Winkler (2003). *The Church of the East, A Concise History*, Routledge Curzon.
- [22]. Baumer, C. (2006). *The church of the East, An Illustrated History of Assyrian Christianity*, I. B. Tauris.
- [23]. Becker, A. H. (2006). *Fear of God and the Beginning of Wisdom: The School of Nisibis and the Development of Scholastic Culture in Late Antique Mesopotamia*, University of Pennsylvania Press.
- [24]. Bosworth, C. (1986). "Ispahbad", second edition, eds: Th. Bianquis et al, *Encyclopaedia of Islam*.
- [25]. Cairns, E. E. (1996). *Christianity through the Centuries: A History of the Christian Church*, Zondervan.
- [26]. Czeglédy, K. (1958). "Bahrām Čōbin and the Persian Apocalyptic Literature", *AAASH* 8, pp. 21-43.
- [27]. Chesnut, G. F., and R. C. Bondi (1976). *Three Monophysite Christologies: Severus of Antioch, Philoxenus of Mabbug and Jacob of Sarug*, Oxford University Press.
- [28]. *Chronicle of Seert, (1909-1919), Histoire Nestorienne Inédite: Chronique de Séert* (vols. 4, 5, 7, 13 in IV parts), ed. and tr: A. Scher, Paris, *Patrologia Orientalis*.
- [29]. *Das Buch der Synhados: oder Synodicon Orientale* (1900). Ed and tr.: O. Braun, Philo Press.
- [30]. Ehrman, B. D., and A. S. Jacobs (2004). *Christianity in Late Antiquity, 300-450 CE*, Oxford University Press.
- [31]. Eutychius (1906-1909). *Eutychi Patriarchae Alexandrini Annales*, Two volumes, ed. L. Cheikho, Paris.
- [32]. Fiey, J. M. (1965). "L'apport de Mgr Addaï Scher (1915) à l'hagiographie Orientale", *Analecta Bollandiana*, 83 (1-2), pp. 121-142.
- [33]. Friend, W. H. C. (1972). *The Rise of Monophysite Movement*, Cambridge: Cambridge University Press.
- [34]. Frendo, J. D. (1989). "Theophylact Simocatta on the revolt of Bahram Chobin and the Early Career of Khusrau II", *Bulletin of the Asia Institute*, 3, pp.77-88.
- [35]. Greatrex, G. (2003). "Khusro II and the Christians of his Empire", *Journal of the Canadian Society for Syriac Studies*, vol. 3, pp. 78-88.
- [36]. _____, and S. N. C. Lieu (2002). *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars, Part II*, Routledge.
- [37]. Holmberg, B. (1993). "A Reconsideration of the Kitab al-Magdal", *Parole de l'Orient*, vol. 18, pp. 256-273.
- [38]. Howard-Johnston, J. D. (2010). *Witnesses to a World Crisis: Historians and Histories of the Middle East in the Seventh Century*, Oxford University Press.
- [39]. Hoyland, R. (1997). *Seeing Islam as Others Saw It: A Survey and Evaluation of Christian, Jewish and Zoroastrian Writings on Early Islam*, Princeton: Darwin Press.
- [40]. Hutter, M., (1998). "Shirin, Nestorianer und Monophysiten: Königliche Kirchenpolitik im Späten Sasanidenreich", ed: René Lavenant, *Symposium Syriacum VII*, Rome, Pontificium Institutum Orientalium Studiorum, pp. 373-386.
- [41]. Irvin, D. T., and S. W. Sunquist (2001). *History of the World Christian Movement: Earliest Christianity to 1453*, Orbis Books.
- [42]. Julien, F. (2009). "la Chronique du Hūzistān. Une page d'histoire Sassanide", *Trésors d'Orient: Mélanges Offerts à Rika Gyselen*, *Studia Iranica* 42, pp. 159-186.
- [43]. Kelly, J. N. D. (1977). *Early Christian Doctrines*, A&C Black.

- [44]. Labourt, J. (1904). *Le christianisme dans l'empire Perse: sous la dynastie Sassanide (224-632)*, Lecoffre.
- [45]. Livingstone, E. A. (2006). "Jacob Baradaeus", *The Concise Oxford Dictionary of the Christian Church* (2 rev. ed.), Oxford University Press.
- [46]. Meyendorff, J. (1989). *Imperial Unity and Christian Divisions: The Church, 450-680 AD* (Vol. 2), St Vladimir's Seminary Press.
- [47]. Morony, M. G. (1974). "Religious Communities in Late Sasanian and Early Muslim Iraq", *Journal of the Economic and Social History of the Orient/Journal de l'histoire economique et sociale de l'Orient*, pp. 113-135.
- [48]. _____, 2005, *Iraq After the Muslim Conquest*, Gorgias Press.
- [49]. Payne, R. E. (2015). *A State of Mixture, Christians, Zoroastrians, and Iranian Political Culture in Late Antiquity*, University of California Press.
- [50]. Pourshariati, P. (2008). *Decline and Fall of the Sasanian Empire, The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*. I. B. Tauris.
- [51]. Reinink, G., (1999). "Babai the Great's Life of George and the Propagation of Doctrine in the Late Sasanian Empire", *Portraits of Spiritual Authority: Religious Power in Early Christianity, Byzantium and the Christian Orient*, pp. 171-193.
- [52]. Saliba ibn Yohanna (1896). *Akhbār Fātdrikat Kursī al-Mashriq*, Rome, C. De Luigi.
- [53]. Sebeos (1999). *The Armenian History Attributed to Sebeos*, translation and Commentary: R. W. Thomson et al, Liverpool: Liverpool University press.
- [54]. Shapour Shahbazi, A. (1982). "Bahrām Chūbīn", *Encyclopedia Iranica*, ed.: E. Yarshater, London, etc.
- [55]. _____ (1989). "Bestām and Bendoy", *Encyclopedia Iranica*, vol. IV, F. 2, pp. 180-182.
- [56]. Swanson, M. N. (2012). "Ṣalībā ibn Yūḥannā", *Christian-Muslim Relations, A Bibliographical History*, vol 4, eds.: D. Thomas and A. Mallett, pp. 900-905.
- [57]. *Synodicon orientale ou recueil de synods nestoriens* (1902), ed. and tr.: J. B. Chabot, Paris, Imprimerie Nationale.
- [58]. Tamcke, M. (1988). *Der Katholikos-Patriarch Sabrišo' I. (596–604) und das Mönchtum*. Europäische Hochschulschriften, Reihe XXIII, Theologie 302, Frankfurt am Main / Bern / New York: P. Lang.
- [59]. _____ (1988). "Die Ekklesiologie des Katholikos-Patriarchen Sabrišo' I.", *Ostkirchliche Studien* 37, pp. 31-37.
- [60]. Thomas of Marga (1893). *The Book of Governors*, ed. and tr.: E. A. W. Budge, K. Paul, Trench, Trübner & Company.
- [61]. Treadgold, W. T. (1997). *A History of the Byzantine State and Society*, Stanford University Press.
- [62]. Whitby, M. (1988). *The Emperor Maurice and his Historian: Theophylact Simocatta on Persian and Balkan Warfare*, Oxford University Press.
- [63]. Whittow, M. (1996). *The Making of Orthodox Byzantium, 600–1025*, London.
- [64]. Wiesehöfer, J. (1996). *Ancient Persia from 550 BC to 650 AD*, tr.: Azizeh Azodi, I. B. Tauris.
- [65]. Wigram, W. A., 1910, *An Introduction to the History of the Assyrian Church: Or, the Church of the Sassanid Persian Empire, 100-640 AD*, Society for promoting Christian knowledge.
- [66]. Wood, Ph., (2013). *The Chronicle of Seert: Christian Historical Imagination in Late Antique Iraq*, Oxford University Press.